



کرت وانگت:

لعنتی‌ها، باید با هم مهربان باشید

مازیار اولیایی نیا

کرت وانگت داستان‌های کوتاه و مقالات متعددی نوشت و اما آنچه او را در سراسر جهان شهره ساخت، رُمان‌هایش بود. رُمان‌های او به عنوان یک نویسندهٔ بدبین و منتقد نظام اجتماعی، در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، بسیار در بین نسل جوان و بویژه دانشجویان پُرفردار بود. وانگت چهارده رُمان نوشت که داستان اغلب آنها در جهان‌هایی تخیلی و متفاوت از جهان واقعی و پُر از موجودات عجیب و غریب اتفاق می‌افتاد و اما روح داستان‌های او از جهان واقعی بیگانه نبود. در واقع یکی از اتفاقات سرنوشت‌ساز زندگی وی در زمان بمباران هوایی شهر درسدن آلمان توسط نیروهای متفقین اتفاق افتاد. در این

بمباران هولناک در زمانی که وانگت یک اسیر جنگی در اردوگاه آلمان‌ها بود، جمع کثیری از جمعیت شهر نابود شد و تقریباً چیزی از بناهای شهر باقی نماند. خاطرات وانگت از آن بمباران وحشتناک، سوژهٔ مهم‌ترین رُمان وی با عنوان «کشتارگاه شماره پنج» شد که وانگت بعداً درباره‌اش نوشت: «ستونی از دود و آتش برپا شد تا خشم و دلشکستگی افرادی را یادآور شود که زندگی‌شان توسط زیاده‌خواهی، پوچی و قساوت آلمان‌ها نابود شده بود.» همانند مارک تواین نویسندهٔ شهیر آمریکایی، وانگت نیز از سلاح طنز استفاده کرد تا موضوع اساسی موجودیت انسان که «چرا ما بر کرهٔ خاکی زندگی می‌کنیم؟» را مورد بررسی قرار دهد. او همچون تواین بدبین بود و زبانی تلخ در توصیف نقطه ضعف‌های انسانی داشت. با ترکیبی از داستان‌های تخیلی،

لطیفه و فلسفه، وی از فرهنگ تجاری و مصرف‌گرای انسان و نیز لطمه‌ای جدی که بشر به محیط طبیعی وارد می‌سازد، انتقاد کرد. از دیدگاه وانگت، در برابر این همه دیوانگی و بی‌معنایی که در طبیعت انسانی است، شاید تنها چیزی که می‌تواند این جهان را رنگ و رویی زیباتر ببخشد و جبران کمبودها و خطاهای انسانی باشد، همانا رأفت

People did not like it here.

کرت وانگت در یازده نوامبر سال ۱۹۲۲ در شهر ایندیاناپولیس به دنیا آمد. پدر و مادرش سومین نسل از آمریکایی‌های آلمانی تبار و پدر و پدربزرگش هر دو فارغ‌التحصیل دانشگاه MIT بودند. برادر کرت، با نام برنارد، یک دانشمند علوم جوی بود که به عنوان یکی از بنیان‌گذاران روش بارور کردن ابرها برای ایجاد باران شناخته می‌شود. کرت در سال ۱۹۴۰ از دبیرستان فارغ‌التحصیل شد و برای تحصیل به دانشگاه کرنل رفت و در رشته شیمی مشغول به تحصیل شد. در آن زمان، وی برای نشریه دانشجویی دانشگاه کرنل مطلب می‌نوشت و بدون شک کار نوشتن را بسیار بر رشته‌های علوم ترجیح می‌داد.

بمباران پرل هاربر در سال ۱۹۴۱، زندگی وانگت را تغییر داد. با وجود احساسات ضد جنگ، وی برای خدمت سربازی داوطلب شد، اما چون دروس دانشگاهی گذرانده بود، او را به کالج کارنگی فرستادند تا در یک برنامه خاص نظامی تعلیم ببیند و زمانی که برای ورود به جنگ در اروپا به نیرو نیاز بود، وی را با واحد صد و شش پیاده نظام ارتش آمریکا به ناحیه‌ای در مرز لوکزامبورگ و آلمان فرستادند تا در آنجا به عنوان افسر اطلاعاتی خدمت کند و نقل و انتقالات ارتش آلمان را مشاهده و گزارش کند. در روز مادر سال ۱۹۴۴، زمانی که وانگت در یک سفر سه روزه برای دیدار خانواده خود آمده بود، مادرش با استفاده از قرص‌های خواب‌آور دست به خودکشی زد.

در زمستان سال ۱۹۴۴ نیروهای آلمانی آخرین حمله بزرگ خود را در جبهه غربی آغاز کردند. واحد عملیاتی وانگت که کاملاً غافلگیر شده بود، بزودی توسط نیروهای آلمانی مغلوب شد و اعضای آن به اسارت ارتش آلمان درآمد. وانگت را در یک اردوگاه کار در شهر درسدن که برای زنان باردار آلمانی ویتامین تولید می‌کرد، به کار گماشتند.

بمباران معروف شهر درسدن در فوریه سال ۱۹۴۵ رخ داد. در این بمباران تاریخی که از

جدید می‌شمردند که با ترکیب مطالب علمی - تخیلی، طنز و اخلاقیات، از آنچه که روزمره است، ادبیات جدی تولید می‌کند. وی از سوی دیگر، به تکرار مکررات و استفاده دوباره از شخصیت‌هایی که قبلاً در داستان‌هایش به کار برده بود، متهم شده است.

وانگت بارها در نوشته‌هایش این اخطار را تکرار می‌کند که زمین در خطر است و تا قبل از آنکه دیر شود، باید کاری برای نجات آن انجام داد و گرنه روزی همچون ماهی‌های داخل یک تنگ بلور که با بدن ورم کرده به روی سطح آب می‌افتند، همه چیز تمام خواهد شد و باید بر روی سنگ قبر این سیاره نوشت: «می‌توانستیم نجاتش دهیم، اما آن قدر بی‌برکت و تنبل بودیم که از این کار غفلت ورزیدیم. در شعر کوتاه زیر از وانگت، می‌توان این تم را مشاهده کرد.

REQUIEM

The crucified planet Earth,
should it find a voice
and a sense of irony,
might now well say
of our abuse of it,
«Forgive them, Father,
They know not what they do.»

The irony would be
that we know what
we are doing.

When the last living thing
has died on account of us
how poetical it would be
if earth could say,
in a voice floating up
perhaps
from the floor
of the Grand Canyon,
«It is done.»



و مهربانی است. شاید شخصیت اصلی رُمان «در پناه رحمت خدا باشید، آقای رُز واتر» به بهترین نحوی، فلسفه وانگت را جمع‌بندی کند: «سلام، نوزادان. به زمین خوش آمدید. تابستان‌ها هوا در اینجا گرم است و زمستان‌ها سرد. زمین گرد و مرطوب و شلوغ است. وقتی بیرون بیایید، حدود صد سال را در اینجا وقت دارید. تنها یک قانون هست که من آن را می‌شناسم، بچه‌ها - لعنتی‌ها، باید با هم مهربان باشید.» وانگت ساختار سنتی نثر ادبی و نیز قوانین سجاوندی آن را تغییر داد. کتاب‌هایش تلفیقی از زندگی شخصی او و داستان تخیلی بودند. پاراگراف‌های یک خطی، علامت تعجب و استفاده از حروف ایتالیک از جمله مختصات نثر وی بود. گراهام گرین، او را از توانا ترین نویسندگان آمریکایی می‌دانست و برخی از ناقدین، او را مخترع یک نوع ادبی

گره» براساس شخصیت دکتر ایروینگ لنگ میوئر که رئیس برنارد بود، پایه‌ریزی شده است. لنگ میوئر نخستین دانشمند در بخش خصوصی بود که به خاطر تحقیقاتش در زمینه کنترل آب و هوا، جایزه نوبل را دریافت کرد. ایده مرکزی رمان «گهواره گربه» (۱۹۶۳) براساس نوعی یخ است که در حرارت اتاق همچنان جامد می ماند. حتی زمانی که نویسنده معروف، اچ. جی. ولز با لنگ میوئر ملاقات کرد، ایده نوشتن داستانی تخیلی براساس خواص این ماده با ولز در میان گذاشته شد، اما ولز علاقه‌ای به آن نشان نداد و چیزی درباره آن نوشت؛ در نتیجه، وانگت بعدها از آن ایده استفاده کرد.

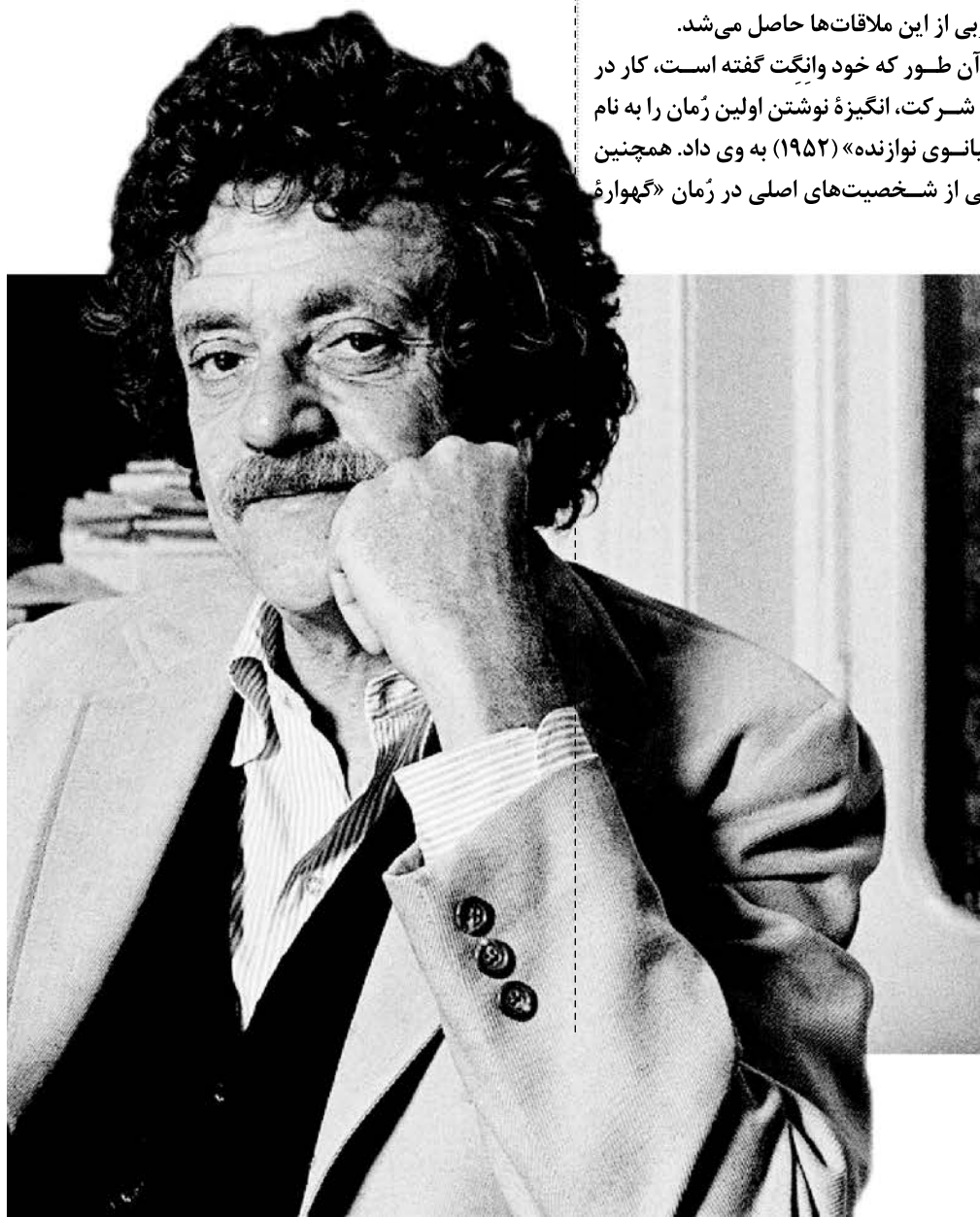
کرد تا در ایالت نیویورک برای شرکت جنرال الکتریک کار کند. در آنجا برادرش مشغول کار تحقیق برای شرکت جنرال الکتریک بود و کرت به عنوان نویسنده متون فنی کار می کرد. در واقع هدف شرکت جنرال الکتریک از استخدام وانگت، به کار گماردن روزنامه نگاران مستعد در آن شرکت بود تا آنها بتوانند اخبار مربوط به ابداعات و اختراعات را از طریق جراید به گوش مردم برسانند. به دلیل پیش‌زمینه تحصیلی کرت وانگت در رشته شیمی، برادرش برنارد، او را به عنوان شخصی که برای این کار مناسب است، به شرکت توصیه کرده بود. بنا به گفته وانگت، وظیفه وی آن بود که با دانشمندان ملاقات کند و ببیند که پروژه بعدی آنها چیست و هر چندگاه یکبار داستان خوبی از این ملاقات‌ها حاصل می شد.

آن طور که خود وانگت گفته است، کار در آن شرکت، انگیزه نوشتن اولین رمان را به نام «پیانوی نوازنده» (۱۹۵۲) به وی داد. همچنین یکی از شخصیت‌های اصلی در رمان «گهواره

جهت تلفات با انفجار یک بمب اتمی برابری می کرد، صد و سی و پنج هزار از ساکنان شهر کشته شدند. از آنجا که خطر شیوع بیماری به دلیل انباشته شدن اجساد، جدی بود، آلمانی‌ها تصمیم به سوزاندن جسد کشتگان گرفتند و وانگت یکی از افرادی بود که مأموریت سوزاندن اجساد را به عهده داشت. خاطره این حوادث وحشتناک به اضافه خاطراتی که وانگت در زمان پایان جنگ و آزادی از اسارت، در ذهن خویش انباشت، همواره با او باقی ماند. در زمان پایان جنگ، وانگت در منطقه اشغال شده توسط ارتش سرخ شوروی در اسارت بود و داستان‌هایی هولناک از اسرای اروپای شرقی را درباره اردوگاه‌هایی چون آشویتس شنید که موی بر اندام هر انسانی راست می کرد.

پس از جنگ، وانگت به زادگاه خود، ایندیانا پولیس بازگشت و با دختر محبوبش، جین کاکس که از دوره کودکی با وی آشنا بود، ازدواج کرد. وانگت به عنوان دانشجوی فوق لیسانس مردم شناسی به دانشگاه شیکاگو راه یافت. اما بنا به اقرار خودش در آنجا دانشجوی چندانی خوبی نبود و پروژه‌های او به عنوان پایان نامه فوق لیسانس مورد قبول قرار نگرفت. یکی از چند ایده او در دانشگاه شیکاگو که به عنوان پایان نامه فوق لیسانس مورد پذیرش قرار نگرفت، این ایده بود که «داستان‌ها دارای منحنی‌هایی هستند که قابل رسم بر صفحه مختصات دو بعدی هستند.» او بعدها این ایده خود را چه به صورت نوشته و چه به صورت طنز در برابر حضار ارائه کرد. در برخی از ویدیوهای که از این سخنرانی‌ها موجود است، صدای قهقهه حضار را می توان شنید که در برابر طنز پرطعنه وانگت کاملاً عنان اختیار از کف داده‌اند و با تمام وجود می خندند. چهارده سال پس از آنکه وانگت بدون گرفتن مدرک فوق لیسانس، دانشگاه شیکاگو را ترک گفت، دانشگاه شیکاگو رمان «گهواره گربه» او را به عنوان پایان نامه فوق لیسانس از او پذیرفت و مدرک فوق لیسانس را به او اعطا کرد.

در سال ۱۹۴۷، وانگت، شیکاگو را ترک



است تا به طور همزمان بر روی رُمان‌هایش که از ارزش ادبی برخوردار بودند، کار کند. اما نباید همه داستان‌های کوتاه وی را نادیده انگاشت. در بین آنها آثار با ارزش وجود دارد و بسیاری از خوانندگان آثار وائِگت، آشنایی با آثار او را از خواندن داستان‌های کوتاهش آغاز کرده‌اند. بسیاری از عناصر آثار جدی وائِگت در داستان‌های کوتاه وی موجود است و حس طنز او و توانایی‌اش در خلق فضاهای فانتزی و انتقاد اجتماعی را می‌توان در آن داستان‌های کوتاه مشاهده کرد.

وائِگت در سال ۱۹۷۰ از همسر اولش جدا شد و پس از آن، شروع به زندگی با زن دیگری کرد که بعداً همسر دوم وی شد. جدایی قانونی وائِگت از کاکس (نخستین همسرش) تنها در سال ۱۹۷۹ رسمیت پیدا کرد و در آن سال، او با همسر دوم خود، جیل کرمیتس ازدواج کرد. وائِگت هفت فرزند بزرگ کرد، سه تا از آنها از ازدواج اول او بود و سه فرزند به خواهر او، آلیس تعلق داشتند که پس از مرگ آلیس بر اثر ابتلا به سرطان، توسط وائِگت به فرزندی پذیرفته شدند. فرزند هفتم نیز توسط وائِگت و همسر دوم او به فرزندی پذیرفته شد.

«کشتارگاه شماره پنج» که در سال ۱۹۶۹ و در اثنای جنگ ویتنام منتشر شد، با واکنشی بسیار مثبت روبرو شد و در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌ها قرار گرفت. توازی بین صحنه‌های بمباران در سِدِن با بمباران ویتنام شمالی، تأثیری قوی بر خوانندگان آن دوره گذاشت.

در سال ۱۹۷۰، وائِگت مدتی به تئاتر روی آورد و چند نمایشنامه نوشت و نیز مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه خود را منتشر ساخت. رُمان بعدی وائِگت با عنوان «صبحانه قهرمانان» که قرار بود آخرین رُمان وی باشد، در سال ۱۹۷۳ منتشر شد. در پیشگفتار این رُمان، وائِگت می‌گوید که به پنجاهمین سالگرد زندگی خود رسیده است و باید کله خود را از تمامی آت و آشغال‌هایی که در آن هست خالی کند. تعداد زیادی شخصیت‌های

داستان‌های علمی - تخیلی، اولین رُمان‌های وائِگت به صورت کتاب‌هایی با جلد نازک و با نقاشی‌های فانتزی عجیب و غریب روی جلد آنها منتشر شد که خواننده جدی را از توجه کردن به آنها باز می‌داشت. انتشار کتاب‌های وائِگت از نیمه دهه ۱۹۶۰ با جلد ضخیم و سنگین آغاز شد، اگر چه حتی در آن زمان هم این کتاب‌ها از تیراژ بالایی برخوردار نبودند. به تدریج نوعی جنبش زیرزمینی توسط جوانان به وجود آمد که در آن وائِگت به عنوان نویسنده‌ای خلاق و بسیار محبوب مورد تعظیم و تکریم قرار می‌گرفت. تنها بعد از انتشار «کشتارگاه شماره پنج» بود که توجه عمومی به اهمیت کار وائِگت معطوف شد و کتاب‌های او با تیراژ بسیار بالا انتشار یافت. در سایه این موفقیت، به مرور کتاب‌های قبلی وی دوباره خوانده شدند و مورد توجه قرار گرفتند.

وائِگت داستان‌های کوتاه بسیاری نوشت ولیکن خود از آنها ناراضی بود. او می‌گفت که آن داستان‌ها را عمدتاً برای پول نوشته

پس از سه سال کار در شرکت جنرال الکتریک، وائِگت از کارش استعفا داد تا تمام وقت به کار نویسندگی بپردازد و در سال ۱۹۵۲ نخستین رُمان خود را به نام «پیانوی نوازنده» که براساس تجربه‌اش در محیط شرکت‌های تجاری نوشته شده بود، منتشر کرد. موضوع این رُمان درباره جامعه‌ای است که در آن اتوماسیون به همه جا سرایت کرده است و کیفیت زندگی انسان را از بین برده است. در این رُمان فوتوریستی، برخوردی جدی میان طبقات بالای جامعه یعنی مدیران و مهندسان که گرداننده امور هستند و طبقات پایین جامعه که توسط ماشین‌ها جایگزین شده‌اند، صورت می‌گیرد. عنوان «پیانوی نوازنده» به پیانویی اشاره دارد که می‌تواند خود را بنوازد. این پیانو استعاره‌ای است از جامعه‌ای که در آن حتی ساده‌ترین اعمال به دست ماشین‌ها انجام می‌شود و زمام امور از کف انسان‌ها خارج شده است.

به دلیل شهرت وائِگت به عنوان نویسنده



مختلف از داستان‌های قبلی وانگت هنوز در حوزه تخیل وی حضور دارند و اکنون وقت آن است که وی آنها را آزاد سازد. این زمان مورد توجه زیادی قرار گرفت، بویژه آنکه وانگت با انتشار «کشتارگاه شماره پنج» قبل از آن سطح توقعات را بسیار بالا برده بود.

برخلاف قول وانگت مبنی بر آنکه «صبحانه قهرمانان» آخرین زمان وی باشد، پس از آن زمان‌های متعددی از او چاپ شد. بسیاری از خوانندگان وقتی شخصیت معروف زمان‌های قبلی وانگت به نام کیلگور تراوت دوباره در زمان «زندانی» (۱۹۷۹) ظاهر شد، چندان شگفت‌زده نشدند. در این زمان، راوی خود اعتراف می‌کند که «کیلگور دوباره بازگشته است، زیرا که نمی‌تواند در بیرون دوام بیاورد و این چیز بدی نیست، برای اینکه خیلی از آدم‌های خوب قادر نیستند در جهان خارج دوام بیاورند.» به نظر می‌آید که اشاره مستقیم وانگت در این نقل قول به سوی خود اوست. کتاب «زندانی» مشابه بسیاری از آثار وانگت یک نوع تفسیر اجتماعی است. در این کتاب، والتراف، استارباک که یکی از مقامات در دستگاه سیاسی نیکسون است، پس از یک دوره زندانی شدن به دلیل ماجرای واترگیت، از زندان آزاد شده است. اما پس از آزادی، اتفاقاتی می‌افتد که منجر به استخدام استارباک توسط یک شرکت غول‌پیکر - که بیش از ربع اقتصاد آمریکا را در اختیار دارد - می‌شود. تفسیر اجتماعی وانگت از فساد در سلسله مراتب صنعتی و تجاری آمریکا، بر این نکته تأکید دارد که هیچ دلیل معقول و مستدلی برای اعمال شرکت‌های بزرگ موجود نیست و مردم عادی، برده شرکت‌هایی هستند

که هدف نهایی‌شان کسب سود و سوء استفاده از نیروی کار است.

مواضع چپ‌گرایانه وانگت و تأثیر اولیه‌ای که جنبش سوسیالیست (بویژه رهبران کارگری ایندیانا) بر زندگی او داشت، بر کسی پوشیده نیست. وی در داستان‌هایش، شخصیت‌های متفاوتی را براساس شخصیت رهبران چپ‌گرای محلی و حتی لئون تروتسکی خلق کرد. وانگت همچنین عضو ثابت «اتحادیه آزادی مدنی آمریکا» بود. در سال ۱۹۶۸، وانگت از جمله امضاکنندگان طوماری بود که در مخالفت با جنگ ویتنام، خواستار اجتناب از پرداخت مالیات می‌شد.

زمان «گالاپاگوس» (۱۹۸۵) که توسط لئون تراوت، پسر کیلگور تراوت، نقل می‌شود، نمونه‌ای دیگر از دیدگاه بدبینانه وانگت درباره نقش بشر در اضمحلال کره خاکی است. وانگت به مشکلاتی همچون زیاده‌خواهی انسان و تأثیرات منفی پیشرفت فنی و صنعتی اشاره می‌کند. بیهوده نیست که محل اتفاق این زمان در جزایر گالاپاگوس است که در ارائه نظریه تکامل داروین نقش ویژه‌ای ایفا می‌کرد. در این زمان روح لئون تراوت، یک میلیون سال پس از میلاد مسیح، اشنباهاتی را که نسل بشر در ارتباط با حفاظت از کره زمین مرتکب شده است، به ما گوشزد می‌کند.

در سال ۱۹۹۷ با چاپ کتاب «زمان لرزه» وانگت با نوشتن داستان تخیلی وداع گفت، اگر چه همچنان به نوشتن آثار غیر تخیلی می‌پرداخت. در زمان «زمان لرزه»، وانگت به بسیاری از تم‌هایی که در زمان «کشتارگاه

شماره پنج» مطرح هستند از جمله جبرگرایی (دترمینیسم) و عواقب ناگزیر تصمیمات گذشته بر زندگی حال می‌پردازد. در این کتاب بر اثر اختلالی در پیوستار چهار بعدی مکان - زمان، مردم در سال ۲۰۰۱ به سال ۱۹۹۱ باز می‌گردند. کیلگور تراوت، یک بار دیگر در این زمان باز می‌گردد تا داستان را روایت کند، داستان مردمی که ناچار هستند ده سال قبلی زندگی خود را یک بار دیگر از سر بگذرانند، همچون یک صفحه گرامافون که بر اثر لغزش سوزن به عقب بازگشته است و ترانه‌ای را دوباره پخش می‌کند. مردم قادر به تفکر آزادانه هستند ولیکن نمی‌توانند چیزی از حقایق زندگی‌شان را تغییر دهند و ناچار هستند که نتایج تمامی انتخاب‌های اشتباه و دردناک گذشته را دوباره تجربه کنند.

با فرا رسیدن قرن بیست و یکم، نوشته‌های وانگت هر چه بیشتر رنگ سیاسی به خود گرفت. در کتاب «مردی بدون کشور» (۲۰۰۵) که با زیر عنوان «خاطرات زندگی در آمریکای جرج بوش» به چاپ رسید، وانگت زندگی، عشق و سیاست را از دیدگاه انسانی خودش مورد مشاهده قرار می‌دهد. طبق معمول بسیاری از آثار اخیر ترش، وانگت در این کتاب نیز مدعی شد که این آخرین کتاب منتشر شده‌ی وی خواهد بود، اما این بار، این نکته به حقیقت پیوست و وانگت در یازدهم آوریل سال ۲۰۰۷ چشم از جهان فرو بست. چنانکه در مورد بسیاری از نویسندگان مشهور اتفاق می‌افتد، فرزندان و وارثان وی پس از مرگ او، به انتشار آثاری منتشر نشده از وی پرداختند.

منبع:

Shields, Charles J. And So It Goes. Kurt Vonnegut: A Life . NY: Henry Holt, 2011.

فهرست نام‌ها به ترتیب ظاهر شدن در متن:

- 1- Kurt Vonnegut 2- Dresden 3- Slaughterhouse Five 4- Mark Twain 5- God Bless You, Mr. Rosewater 6- Graham Greene 7- Indianapolis
- 8- Bernard 9- Cornell University 10- Pearl Harbor 11- Carnegie College 12- Auschwitz 13- Jane Marie Cox 14- Cat's Cradle 15- General Electric 16- Player Piano 17- Dr.Irving Langmuir 18- H.G. Wells 19- Jill Kremenetz 20- Alice 21- Breakfast of Champions 22- Kilgore Trout
- 23- Jailbird 24- Walter F. Starbuck 25- Richard Nixon 26- Watergate 27- Leon Trotsky 28- Galapagos 29- Leon Trout 30- Timequake 31- A Man Without a Country 32- A Memoir Of Life In George W.Bush's America